



۱۰۰ ق خ

۵

شماره

۴۱۴

مهرت

۲۵

1951/12/14
3.50

5.96

تصانيف

الاجل - عطف كذا في امته كقوله وسيد من جميعه الاسلام
واما المندرجة اليها هي جبروت آيات الطير والارواح الخاضعة
لهما والى الله تعالى ان يعظم له بكتابه ما يحسنه
اعظم اعاد الله عز وجل

سیرت کا اضافہ ہمارے

CPA = 130

بسم الله الرحمن الرحيم و بسم نستعين الله رب العالمين
والصلاة والسلام على خير خلق الله محمد وآله الطاهرين اما بعد
انما صانع
تصفیات حیات لا خیر ملامه که لم یمن حد شفیع هزار مرتبه علی الله من جل شام
در باب است اثبات صانع عالم کلیبی در کانی روایت کرده است از ابراهیم بن محمد که گفته است
که شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که میفرمودست تحقیق امر حیات افشاء الی هر که گوید
لیکن جهت میگرد بر شما باین هر یک شناسانند است مثلاً از نفس خود را یعنی کاروان
حق تعالی را خستند که در کمال کمالش رسید و تفکر در ذات او بکنم و در حق
از صفاتش گفت و گفت که باینها سبب کراهی میشود همچنین که در حق
بسیار منع از فکر اینها دارد شده است و آدمی بتفکر این امور مباد
بلکه خدا را بخوی باید شناخت که خود را در جهل کرده چنانچه در حدیث آمده
که هر که اعتقاد بمضمون سوره قل هو الله احد بکند او خدا را شناخته است چنانچه
کلیبی از فتح بن یزید از حضرت امام علی نقی علیه السلام روایت کرده است که گفته است
۱۰۰ از حضرت ارادنی معرفت که از آن کمتر بزمی این سخن بجزی
منه است باینکه نیست خدا
و هم

تفکر در صفات صانع عالم
و تفکر در صفات صانع عالم

۱۰۹
در تفکر این خیریت و من کان فی هذه المعنی لم یجد الا حقا اعمی و اعمی سبلا هر که در
استانها و در هر حرکت استانها یافت و مانه تاب و سائر آیات حق تعالی را در
حرف و بارانها و حرکت و برودت و نظم که اگر در سبب و حشران و تکلیف و احوال است
و سائر حیوانات نشانی که اینها موهبتی دارد و موهبتی در سبب است پس لا در است
که او که از هر تر است از دنیا یعنی همین نگر در دنیا باین علامتها می باهر و او هم علم
وجود صانع عالم بهم نرساند در آخرت راه نبی است و در اول است و این
باب و در معانی اخیر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده است که آن حدیث
سوال کرده شد از است صانع عالم فرموده است که الشجرة قبل ان یسقط ورقها
نقل علی الحسین و آثار القدم نذل علی السیرم سئل عن خلقی بعد ما بالظن
و فرک سئل بیهذه الکثافة کیف لایق لان علی اللطیف الخیر یعنی هرگاه
بشکل شتر دلاست بر شتر و بشکل خر دلاست کند بر خر و آتش قدم دلاست کند
بر کوشش صاحب قدم پس استان بلند باین لطافت و زمین در زیرها با
این هیئت چگونه دلاست میکند بر فانی علیم و این از حضرت سوال کردند
از است صانع و دلیل او فرموده که سه چیز است تغییر یافتن حالتها و ضعف
شدن قواها و شکسته شدن قصدها و عمل نیامدن آنها یعنی اینها دلاست
میکند که امور نیست دیگر نیست و همای خالق و مبدی عالم پس از آنکه از این بر عوام
لازم نیست و این در اول اسلام که مردم اینها می آوردند می حضرت رسول صلی الله
علیه و آله و سلم همین نشانها و تبیین بزمان جاری میکردند بعضی از مسائل میباید
و میفرمودند از خدمت حضرت و حق میبشدند حضرت حکم باینها اینها میکرد
و حکم مومنین را بر ایشان مقرر میبشد است و این را امر میبگرد بتعلیم دور و
استانها که در زمانها و از شنید بهم خواهد رسید اینها هم معانی
اخیرا گفته است که آن ن همین که ظاهر جمع شد و یقین کرد بر وجود

صانع

انما

اوله

حالی عالم را هیچ چیز نمیتواند در چیزی باو شبیه و همنوع و جواهر
کافیت از برای معرفت و انوار الهمد عوام بلکه اگر خواهی و ادب و احادی که از
تفکر در عزایب صبح الهی در آفاق و انفس ظاهر میگردد و حق تعالی در اکثر قرآن
مجید اشاره باین فرموده کافیت بلکه علم بر جود صانع عالم بوضوح است و فهم عقول
بران مفسور است بچنانچه حق تعالی فرمود که اگر از کافران سوال کنی که کی افریده
است اینها و زمین را هر اینها گویند که خدا افریده است و باز فرمود است ای
الله شئت فاطر السموات و الارض انما در خدا شکی نیست افریننده است اینها
و زمین را و ایضا فرمود است که حق فطرت خداست که هر چه بران مفسور و
مخلوق گردانید است و لهذا بیغمان که مبعوث گردیده اند مرعز استخوان
و یکانه برستی و گفتی لکمه لا اله الا الله امر نمودند تا اقرار بطناع و مقبول
این معنی است که همه خلق در وقت الحیا و اضطرار که در است از وسایل
ظاهره کوتاه میگردد البته بنابر اطناع خود میگردند و اقرار مینمایند که خداوند
یکانه دارند و چون بعضی از علماء امامیه الهاد بر صفات ثبوتیه و سلبیه
لازم میدانند لهذا بر سبیل اختصار ذکر میشود اما صفات ثبوتیه بچند
اول است که حق تعالی قدیم و ازلی و ابد است و عدم بر او محال است و
بود و همنوع خواهد بود زیرا که اگر حادث باشد و عدم و فنا بر او محال است و
باشد هر اینها محتاج بحالقی دیگر خواهد بود باید دانست که وجود او
واجب است و لازم ذات اوست و محال است از او منفک خود و جمیع عقول
ارباب ملل مختلفه اتفاق گردانند بر آنکه او کلین جمیع الالهات است و
عجز و نقص و فنا بر او محال است و دوم آنکه حق تعالی قادر مختار است و هیچ
مکن از تحت

صفحات ۱ و ۲

下

دوم

ممکن از تحت قدرت او بیرون نیت و چنانست که زیاده بر آنچه افرید
نماند افرید بلکه مصلحت در خلق اینها بود و اگر خواهد افاضه آنرا
از اسباب آنها و غیر آنها ایجاب میتواند کرد و اگر خواهد جمیع آنها را معدوم
تواند کرد و فاعل محض است و آنچه کند باراده و آنچه میکند و مجبور نیست
در کارها چنانست که تا شیر او در اشیا بدون اراده او باشد مانند
سرخس آتش و هر ممکن را که اراده حق تعالی بایجاد او تعلق گیرد البته موجود
میشود چنانچه خود فرموده است انما امره اذا اراد شیء ان یقول له کن فیکون
سم الله خداوند عالم عالم است بهر معلومی و تعبیر و علم او نیست و علم
او با اشیا پیش از وجود آنها تفاوت ندارد و با علم او بعد از وجود
انها و در ازل میدانست است و علم بود در آنچه در ابد الابد بهم رسد و جمیع
اشیا مانند ذرات هوا و قطرات دریا و نمود مثقال کوهها و برکت درختان
در یک سبب و نفسهای جانوران و نزد قلم او هوی است زیرا که حق تعالی
اوست یا بواسطه یا بواسطه و هر که باراده و اختیار و اراده و حکمت چیزی را
افزیند البته بان چیز و صفات و آثار آن علم دارد چه اسم آنکه حق تعالی
سبب و مبرر است یعنی عالم است باینچه شنید نیست مانند اوزها و اینهم در
بی آنکه او را است شنیدن و گوش بود پس بدون آنکه او را است دیدن و چشم
بود پس زیرا که اگر محتاج باینها باشد چشم مرکبی خواهد بود و محتاج در ممکن
خواهد بود و در کمال خود محتاج بنفر خواهد بود و ادکامل بذات خود است
و علم او با شما موقوف بر وجود آنها نیست بلکه پیش از وجود آنها و بعد از

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

مجمع و مطبعہ

بر طاعت شدن آنها میداند بهر آنکه حق که در وقت وجود آنها میداند و این در وقت
 بعلم بر میگردد و چون حق تعالی خود را باین دو صفت ستود جدا ذکر کرده اند پس
 آنکه حق تعالی میست یعنی زنده است مراد از حیث صفی است که از آن توانائی و توان
 فی اید و چون معلوم شد که حق تعالی عالم و قادر است پس صفت حیث نیز از او ظاهر
 بود اما حق در ممکنات بظاهر شدن صفی میباشند و در جبهه مقدس الهی بظهور
 خود زنده است بدون آنکه صفت موجودی عارض او کرده و در حقیقت این صفت بعلم
 و قدرت بر میگردد ششم آنکه حق تعالی مرید است یعنی کارها را از او بار آید و
 اختیار را در میخورد نه مانند افعال اضطراری که بدو بی اراده و اختیار
 میشود مثل سرخ شدن آتش در فرود آمدن سنگ از هوا و از مافعلی که صادر شود یا
 خیار را اول تصور آن فعل میکنیم بعد از آن فائده برای آن تحصیل میکنیم و آن
 مجرب ما میشود تا بعد غرض و جزم میرسد پس آن فعل از ماضی میشود و در جبهه
 مقدس الهی چون اختلاف احوال و قوارض میباشد پس همان علی که حق تعالی
 دارد که وجود فلان امر در فلان وقت برای نظم عالم اعلی است بسبب وجود او میشود
 در آن وقت هفتم آنکه حق تعالی متکلم است یعنی ابیاد حروف و اصوات میآید
 و در جبهه بودن آنکه او را عضو می و دهائی باشد باز بانی بندگان و بندگان
 مملو خود را بجا و سخن در درخت کرد و حضرت موسی علیه السلام شنید و ابیاد سخن
 در آسمان میکنند و ملائکه میشوند و وحی می آورند یا ابیاد نقوش میکنند در آوازه
 سبایه و ملائکه میخوانند و وحی می آورند یا ابیاد نقوش میکنند اشرا
 در قلوب ملائکه و انبیاء و اوصیاء علیهم السلام پس بدو تکلم از صفات ذات
 الهی است که تقدیم شد بلکه از صفات فعلی است و حادث است که در مرتبه
 کمال حق تعالی است علم با آن معانی و معرفت و قدرت بر ابیاد حروف و اصوات
 در هر چه می خواهد

حق

مرید

تکلم

در آوازه

تکلم سبب
و دیگر

در هر چه خواهد و این دو صفت

در هر چه خواهد و این دو صفت تقدیم شدند و همین ذات است و این صفت را جدا ذکر کرده اند برای
 آنکه بنامی بعثت انبیاء و تکالیف حق تعالی و انزال الکتب و وجهی الهی بر اینست و
 کلامهای خدا که قرآن مجید و سایر کتب است و اینها هم صادر شدند و حکم حق
 بآنها تقدیم است و این غیر ظاهری است و حکم باید دانست که حق تعالی صادق است
 و کذب و دروغ مطلق بر او روا نیست زیرا که عاقل حکم میکند که کذب قبیح است و او را
 از قبیح منزّه است و دروغ معصیت مآر و است با عیب را از کتاب اقل میبین
 است و این از عجز ماست که قادر نیستیم که مستفید کلام رحمت را دروغ کنیم و خود را بجز
 موصوف نمیشود و ابیاد اجاب جمیع طبعین و ارباب عقول منعقد است بر آنکه
 حق تعالی صادق است و جمیع اقوال و کتب الهیه شحون است بآن و از حکم عز و
 و همت و بدانکه صفات کالیته الهی از صفات مقدس است و بی همتی که او را صفت
 جودی نیست که قائم بذات مقدس او باشد بلکه ذات او قائم مقام جمیع صفات
 چنانکه در مادیاتی است و صفت قدرت موجود است چنانکه این شده است و حق
 تعالی ذات مقدس قائم مقام آن صفت است و کمالی نیست در هر صفت کالیته
 ذات قائم مقام همه است و بغیر ذات مقدس بسیط مطلق چیزی نیست زیرا که
 اگر صفتی زاید بر ذات باشد یا تقدیم خواهد بود یا حادث و هر دو محال است زیرا
 که اگر تقدیم باشد تقدیم قوما لازم آید و قومی بغیر خدا نمیشوند پس آن محال است
 خدای دیگر خواهد بود و اگر حادث باشد لازم آید که جناب مقدس باری تعالی
 محال خواهد بود پس بدو محال است چنانکه ذات الله تعالی مذکور خواهد شد
 و این لازم آید که حق تعالی در کمال خود محتاج بغیر نمیشود و این مستلزم نقص
 و کمزری است بلکه مراد از صفات شریفه نفی ضد آنهاست که حق تعالی بصد

ع
حق تعالی
مرید

مرید
حق تعالی

مرید

مرید
حق تعالی

این صفت موصوفه میشود چنانچه حدیث معتبره در این خصوص وارد شده است این صفت
 شریف بود اما صفات سلبیه وان هست است اول آنست که حق تعالی بکار نیست و
 شریکی ندارد و در خداوندی خود و خلق است و چنانچه بعد از این دان و آیه من و نور
 و قلت غالبه الله و در اسحق فی عبادت و برستیدن چنانچه کفار بجهنم
 با خدا شریک کرده بودند در پرستیدن و سجده کردن و این مطلب با خبر جمیع
 انبیاء و مروری جمیع اذیان حق ثابت شده است و بعد از این معلوم
 که نظام عالم و انظار احوال ان بدن و قدرت اله میسر نمیشود و هرگاه تعداد
 دو که خدا در حق خود و در حق دیگران و در پادشاه در مملکتی باعث اختلاف
 اوضاع آنها گردد و چون تواند بود که احوال آنها و زمین و کارخانه را بجا
 باین وسعت بدارد و الله متکلم تواند شد بلکه باندگانی معلوم میشود که جمیع
 عالم با اعتبار ارتباط اجزای آن بیکدیگر بیکدیگر است و چنانکه
 عقل تصور نمیکند که دو نفس که متعلق بیک بدن باشد چگونه ممکن گردد
 اله مدتی عالم باشد و حضرت امیرالمومنین علیه السلام فرمود است که اگر خدا را دیگر
 میبود نایست که برها و رسولان او نیز بنزد ما بیاید و این برهان نیست
 قاطع زیرا که واجب الوجود باید قادر بر کمال و قیاسی مطلق باشد هرگاه
 خدا در نیست و چنانکه از پیغمبری برای عبادت و معرفت خود بگردد
 و خلق را هدایت کند اگر العباد بالله خدای دیگر میبود او نیز میبایست
 پیغمبری برای شناساندن خود و عبادت خود بفرستد پس یا قادر نیست
 و عاجز است یا حکیم نیست و بخیل و جاهل است و هیچیک از این صفات
 بر واجب الوجود روا نیست و اینها چنانچه میگویند که تفرقه و فزری
 از ایشان منتهی نیست یا محال میگویند که مقهور و مغلوب قادر مطلقند
 و مستحق عبادت نیستند از آن واضح است که اگر حق است که احتیاج به بیست
 داشته باشد

اما شایسته

داشته باشد و نفی او ضروری دین اسلام است درم آنکه حق تعالی مرکب نیست
 و جسم و جوهر و عرض نیست و او را امکانی و جهتی نیست باید دانست که هر
 چیزی یا مرکب است یا بسیط و مرکب آنست که اجزا داشته باشد یا در خارج
 مانند آدمی که مرکب است از قیاس و اخلاط بونی و عناصر اربعه یا در حق تعالی
 جنس و فصل و بسیط آنست که چیزی نداشته باشد و حق تعالی بسیط مطلق
 است و او را چیزی نیست زیرا که اگر جزو داشته باشد محتاج بان جزو خواهد
 بود در وجود و ممکن خواهد بود و جوهر نیست زیرا که جوهر از اقسام ممکن
 است و او واجب الوجود بالذات است و عرض نیست مانند سیاهی و سفیدی
 زیرا که عرض محتاج است بمحل و هر محتاجی ممکن است و جسم نیست زیرا
 که جسم مرکب است از اجزا و مرکب محتاج است باجزاء و در مکان و در جهت
 نیست زیرا که هر چه در مکان و در جهت است یا جسم است یا در جسم حلول کرده
 و خدا منزله است از هر دو و حرکت و استعمال از مکانی بمکانی یا از محلی بمحلی
 بر وی محال است زیرا که اینها از لوازم جسم است پس آنکه مانع از این ندارد
 چنانکه فرموده است ایسی گنجد شی و شبهه و نظیر ندارد که در حقیقت ثابت
 و گنجد صفا با او شریک باشد خدای ندارد که بالو معارضه تواند کرد و در
 از بدین اثبات معنی و باوری نداشته باشد و خالق همه چیز غیر افعال
 بنده گان اوست چهارم آنکه هیچ عالم دید نیست و بدیده سرادر را که او
 نتوان کرد در دنیا و نیز در آخرت و این ضروری دین شیعه است
 و احادیث و آیات بسیار بر اینست و ادله شده است مانند
 بدیده دل چنانچه حضرت امیرالمومنین علیه السلام فرمود که نیت خدا و او را
 طمشتا هوه دیدن ولیکن دید است او را دینها بحقیقتها و اینها و باین

مرکب

جسم

عالم

چنانکه
 بدیده

محمداشعش

دانست که کند ذات و صفات قابله خداوندی را بغیر او کسی نمیداند
پسیر اقر از علی الله علیه و آله و سلم که از آن مکتوبات است و افضل عارفان
اقرار بجهنم نموده و فرمود است ما لم یکن فی حق معرفتک یعنی پیش از آن
ایم یوراجنا بجهنم و او را شنیدیم است و حق تعالی فرمود است ما قدر الله
حق بقدره یعنی اندازه نگرداند خدا را و تعظیم او نکرد و این چنانچه از او
است و فرمود است لا تدركه الابصار و هو یبصر و او را با بصر یعنی از
راست نمیکند و او را دیده ها و او را در آن نمیکند دیده ها و او را در آن
وارد شده است که بعضی دلها در آن کند او نمیکند چه جای دیده سر
بسیار حواس ظاهره در آن او نتوان کرد یعنی شنیدن و بوییدن و
و لکن کردن و شنیدن و بصیرت باطنیه نیز در آن او نتوان
کرد مانند وهم و خیال بچشم است که جناب مقدس الهی محال حادش نیست
که احوال محال بر او وارد شود مانند سهو و تنبلی و خواب و دلالتگی و در آن
نوی و لذت و آلم و درد و بیماری و جوانی و پیری و لذت و خوردن و
اشامیدن و سجده کردن و محال هیچ مقوله از این مقولات نیست
زیرا که اتصاف باین عوارض همه دلیل عجز و نقص و احتیاج است و خدا
تعالی از آن عجز و نقص و احتیاج مستتر است ششم است که جناب حق تعالی را
نامهای مقدس بسیار است چنانچه فرمود الله الاسما الحسنی قادر و
بهنا یعنی خدا را نامهای بسیار بگوید پس بخوانید او را باین نامها
و اسما بسیار در اخبار و ادعیه وارد شده است و احاطه نیست که خدا را
بغیر نامها که در آیات و اخبار وارد شده است بخواند و حق است که
نامهای خدا حروف چندند و مخلوقند و حادثند و بعضی ستیان
حرف چندند قابل شمرند

ملک حاکم

نامهای خداوند
و حاکم

قابل شده اند که نامهای خدا همین است و این کفر و حق است و در اخبار
وارد شده است که هر که باین قول قایل شود کافر است و هر که عبادت نام کند
بدون معنی کافر است و هر که عبادت نام کند و معنی هر دو کند یا خدا را که
قرار داده است و هر که عبادت ذاتی و کند که این نامها را بر او اطلاق می
کند خدا را بیگانگی پر سیده است هفتم است که حق تعالی با چیزی متحد میشود
زیرا که اتحاد انفسی محالست و او را فرزند نمیشد و چیزی حلول
نمیکند چنانچه نصاری میگویند که حضرت عیسی علیه السلام در این دنیا
با خدا در او حلول کرد است یا با او متحد شده است و اینها همه مستلزم عجز
و نقص حق تعالی است و کفر است و آنچه بعضی از صوفیه میگویند که حق تعالی
عینی اشیا است یا الله قیامت ممکنه امور اعتباریه اند و عارض ذات
حق شده اند یا الله خدا یعنی در عارف محلول گردیده است و با او متحد
و همه این اقوال کفر و زندق است هشتم است که حق تعالی در قدیم بود است
شریک ندارد و هر چیز که غیر جناب مقدس است حادث است و هیچ
ارباب مدعی بر این معنی استفاق کرده اند که انچه غیر حق تعالی است وجودی
ابتدائی دارد و آرزو و وجودش از طرف ازل متناهیست و غیر حق
حق تعالی وجودش از الهیات و الهیات یعنی اجزاء سده که هیچ
ادیانست و اخبار که دلالت هر یک بر این معنی دارد و محمد و
ترتیب باب دوم در نبوت است بد آنکه بعثت انبیاء و علم السلام
و طوف است و لطف بر حق تعالی واجب است و محمد و انبیاء هم انکرام
بنابر مشهور صواب است چنانکه از اوست و همه حجت و معصومند از انکه

علم عام
خداست
با چیزی

با هر کس
مستتر است

در نبوت

و خط از اینها صادر نمیشود در حالت محو و در حالت ظهور قبل از بعثت و نه
 بعد از بعثت و آنچه معلوم است که از انبیاء و اوصیاء صادر شده است همه مؤثر است
 و ترکیب اولی است و تکرار است و چون نیست بجلال مرئوس این ابن مرئوس است
 تعبیر از آن معصیت نموده اند و آنچه در تقاسیم و توارخ ذکر کرده اند از عقل
 انبیاء و اوصیاء که متعین خطای ایشان نیست اکثر از موضوعی و مقتریات
 نیست که از کتب بهر دست آمده و برای آنکه خطاها بر خلفای جر و خود را
 هموار کنند و در کتب خود ابرار نموده اند و جمعی از ناقصان شیعه نیز اینها را
 در کتب خود ذکر کرده اند و احادیث بر رد آنها از طرق اهل بیت علیهم السلام بسیار
 که اینجا ذکر آنها مناسب نیست و بسند و نیز از آن مرئوس که ملائکه خود
 صحت این را میرسدند و این ملائکه را میدیدند اینها افشاند از غیر رسول
 که ملائکه را نمیدیدند که صورت و حی را می شنیدند و با در جواب میدیدند و پس
 از این بسند سنده نفر از آن عزمت نمود و از ابراهیم و موسی و عیسی و قد علی الله علیهم
 و علیهم و ارباب افضلند از غیر رسول و حضرت رسول صلی الله علیه و آله از کتب ایشان
 از فضیلت و بعد از او حضرت ابراهیم علیه السلام از آن بوابی افضل است و بعضی
 کردند که انبیا پیغمبران علیهم السلام باید مؤمن باشند و مادرهای ایشان
 اولاد زنا نباشند و پیغمبر آخر از مناصی الله علیه و آله ابایی ظاهرین او با تقی
 شیعه هم مؤمن بکمال انبیاء یا اوصیاء و هم مؤمن بوده اند و جمعی از بابیان
 باشند از انبیا عقول بران متفلسف است از نقص خلقت و دنا و طبع و حسب
 و طریق شناختن ایشان معلوم میشود از کلام در معجزه صادق در حق دعوات
 پیغمبر و معجزه پیغمبر ملائکه بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد المطلب
 بن کلاب بن مره بن کاعنه بن نمیر بن

لست سمعت
 و خطای اینها
 خطا است

لست
 سمعت
 و خطای اینها
 خطا است

و ادله الغیر

طریق شناختن
 پیغمبر و معجزه

و مادر زناست

و مادرش آمنه بنت وهب زباده از حمد و اصحاب است بعضی گفته اند که سه هزار معجزه
 از آنحضرت ضبط کرده اند و حق است که جمیع الطوارف حضرت از حلال و حرام سکناست
 و کلام و سکوت هر معجزه بوده اند و افضل معجزات آنحضرت قرآن مجید است که الحال موجود
 تا قیامت باقی خواهد بود و اعجاز قرآن مجید از صحت حق است و تقنین با
 حق و غیب و آنچه ظاهر میشود از آنافان از استحضار است و استشفاء و دروغ نافی
 شیئهای اندرونی و بیرونی از آن واضح تر است که صاحب دلی انکار آن تواند
 کرد و بکنوع معجزان بزرگوار معجزه نیست که از بدن تر بیفتد خطاها میشود
 و بعضی از علما رضوان الله علیهم گفته اند که آن نیست و چهار معجزه است اول آنکه
 پیوسته نور از جبین نورانیست ساطع بود چون ماه شام جبین یلین آن
 معدن انوار بر در دیوار میتابید و کلام است مبارک خود را بلند میکرد و
 انگشتان انگشتان مبارکش مانند شمع روشنی میداد و دیم بوی خوش از
 آنحضرت بود هر وقت آنحضرت از راهی میگذشت تا در درون میافزاید از
 دوز هر که از آن راه میگذشت میدادند که آنحضرت از آن راه گذشته است
 از غلغل و از غریب آنحضرت جمع میکردند و بهترین عطرها بود و داخل عطرها
 می کردند و دلخواهی نزد آنحضرت آوردند کفی آبی در دهان مبارک کرد و
 مفید کرد و در دلو ریخت آن آب از مشک خوشبو شد و سیم آنکه چون در آن
 می ایستاد باران میرفت او را سایه نبود جهاد آنکه هر که با آنحضرت راه میرفت
 هر چند آن بلند تر بود حضرت بکسر کردن از او بلند تر نمیشود پس آنکه
 پیوسته در افتاد بر سرش سایه می افکند و با او حرکت میکرد شکست
 آنکه مرغی از بالای سرش بر او نمیگردد و جانور مانند کلبه انگشت و پشم و زنی
 بر آنحضرت نمی نشست و ششم آنکه هر که از عقب میزد چنانکه از پیش

قرآن

الطهاره
 و طهاره

اول

دوم

سوم

چهارم
 پنجم
 ششم

و رسیدن هشتم آنکه خواب و بیداری او یک بود و خواب قوی او از آنرا
 معطل نمیکرد و سخن ملائکه را می شنید و دیگران نمی شنیدند و ملائکه را
 میدید و دیگران نمیدیدند و هر چه در خواطرها میکرد تحت عید است تمام
 آنکه هرگز بوی بدی بهشام مبارکش نمیرسید و هم آنکه آب دهان مبارکش
 چاهی که می افکند در آن برکت بهم میرسد و هرگاه بجای می افکند بر آب
 میشد و بهتر صاحب دردی که میمالیدند شفا میافت و دست مبارکش
 طعانی که میرساند در آن برکت بهم میرسد و از طعام قلیل حاجت کثیر را
 سیر میکرد چنانچه از بزقاله و یک قاع جو جابر و قند نقره را سیر کرد باز دهم
 آنکه هیچ لغتها را میفهمید و هیچ لغات سخن میگفت و از دهم آنکه
 در حایسین شرفش موی سفید بهم رسیده بود که مانند افتاب میدرخید
 سیزدهم مهر نبوت بر پشت مبارکش نقش گرفته بود و نوران بر نور
 افتاب زیارتی میکرد چنانکه آنکه از میان انگشتان مبارکش جاری
 میشد بقدری که جماعت کشی بر آب میشدند بوی دهم آنکه با شانه انگشت
 ماه را بدو نیم گردش از دهم آنکه سنگ ریزه در دست حق پرستش تسبیح
 میگفت و مردم میشدند و هفدهم آنکه خسته کرده و نماند بریده و پاک از
 آلابش خون و غیر آن متولد شد و در وقت ولادت از پا برآمد نه از سر
 و چون بزین امن بوی بهار از بوی مشک از او لایح و غایج گردید چنانچه
 نماز معطر کرد و از او بکعبه معظمه بسجده افتاد چون سرازیر شد بر سر
 دست بسوی اسباب بلند کرد و افرار نمود بوجدانیت حق تعالی و در آن
 خود بی نورای از او ساطع گردید که مشرق و مغرب عالم را روشن کرد
 هجدهم آنکه هرگز محتاج نشد و خواب و غایب نمیشد و بی نور دهم
 فضل که از آن حضرت جدا میشد بوی مشک از آن می آمد و
 و کسی از آن

احکام

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰

و کسی از آن نمیدید بلکه زمین ماحور بود که او را فرو برد و بیستم آنکه بر چهار پا
 بر چهار پای سوار میشد و هوار میشد و پیر نمیشد بیستم در قوت باطن
 کسی مقاومت نمیتوانست کرد بیست و دوم آنکه جمیع مخلوقات را عایت حق
 انحضرت میکردند و بر هر سنگ و درخت که میگفت است خم میشدند بر روی زمین
 و بر انحضرت سلام میکردند و در کفویت تمام کسبواره انحضرت را می رسانید
 بیست و سوم آنکه اگر بر زمین نرم راه میرفت جای پایش نمی ماند و گاهی
 گاه بر سنگ سخت راه میرفت و اثر پایش میماند و بیست و چهارم آنکه
 حق تعالی مهتابی در دلها افکند و بود که بان نواضع و شکستنی و شفقت
 و رحمت که دست در دست بر روی مبارکش نظر نمیتوانست کرد و هرگاه در هر
 منافقی که انحضرت را میدیدند از بیم بر شود میلزیدند و از درگاه
 رعب او در دلهای کافران اثر میکرد و اما معجزات دیگر انحضرت چندین
 نوعند و قلیلی از آنها است که تعالی بعد از این مذکور خواهد شد با
 سیم در امامت و مراد از امام کسی است که مقتدا و پیشوای امت باشد
 در جمیع امور دنیا و دین بخوبی که پیغمبر میکرد بتیابت و جانشینی پس
 نه بعد سبیل استقلال و نصب آن بر خدا و نفس آن بر رسول واجب است
 زیرا که وجود امام مثل وجود پیغمبر صلی الله علیه و آله لطف است و لطف بر
 خدا واجب است و انچه پیش میگویند که بر خلق واجب است نه بر خدا و با
 تفان جمعی بر یکی کافیت چنانکه می و ابو جعفر جراح اتفاق کردند
 بر خلافت ابی ابکر و بعد از حق بر خلافت عیسی باطل است زیرا که در
 امام شرط است عصمت و آن امریست که غیر حق تعالی کسی بزرگوار نیست
 عصمت

در حایسین شرفش موی سفید بهم رسیده بود که مانند افتاب میدرخید

نماز معطر کرد و از او بکعبه معظمه بسجده افتاد چون سرازیر شد بر سر دست بسوی اسباب بلند کرد و افرار نمود بوجدانیت حق تعالی و در آن خود بی نورای از او ساطع گردید که مشرق و مغرب عالم را روشن کرد

هر بابی از این کتاب

منین علیه السلام فرمود که در آنوقت که از علم تعلیم من کرد که از هر بابی
هر باب مضمون پیش و فرمود که چنانچه مرا غفلت و غفلت کنی مرا
پیشانی و از هر چه خواهی سوال کن من چنان کردم و در آنوقت نیز هر باب
از علم من تعلیم کرد که از هر بابی که بخواهی بپوشد و هیچیک از آن
وفات هیچ علم خود را با من بعد از خود تسلیم و تعلیم مینماید و تمام را به من
امام غسل دهن و در آنوقت که از هر بابی که بخواهی بپوشد و هیچیک از آن
بعد از خود در مغرب بپوشد بسم الله الرحمن الرحیم در آنوقت که با حجاز از امامت علی الاضاحی شد
او حاضر میشود و امام محمد تقی علیه السلام در حجاز حاضر شد و در احادیث و
شروع دارد شد است که ارواح ایشان از انوار مقدسه حق تعالی مخلوق شده است
و به نهادن اینها از طیف عرش افرید و ملامت و چون حق تعالی می
خواهد که امام را خلق کند ملکی را امر کند که شریعت ای از زیر عرش برسد
و نزد پدر امام می آورد که از ان می باشد و آن از آب رقیق تر است و از سکه
نرم تر و مثل شیرین تر و آن شیر سفید تر و از برف سرد تر پس امر میکند او را
بجای خود نطق امام از آن متفقد میشود و چهل روز بر آن میکند و در آن
روح در آن دمیده میشود و بر دایت دیگر بعد از چهار ماه پس سخن در آن
میشود و میفهمد و ملکی بر بازوی او میخیزد و تحت کلاه ربکی صورت
و کلاه امیدالیکلماته و هو السبع العلم و در شکم مادر ذکر حق تعالی
میکند و تلاوت سوره انا انزلناه و سایر آیات مینماید و چون متولد میشود
فرج از جانب پائین می آید و رو بقبله میکند و دستها را بر زمین میکند
و سر بجا نشاند میبندد و صد آیه که استنادات بلند میکند پس ملکی
در میان دو دیر

غفلت امام

از این بابی که از علم تعلیم من کرد

در میان دو دیر نشاند و در گفتش هم از آنکه رانقش میکند پس ندانی از عرش بار
میرسد که ثابت است بر حق که تو را سر می امیر عظیم خلق کرد ام تو سرگزیده منی
از خلق من و محفل را از منی و از منی منی منی منی و خلیفه منی در زمین من
از برای تو و هر که تو را دوست دارد واجب گردانیدم رحمت خود را بختید ام
بهت تر در او بمرت و جلال خود سوگند یاد میکنم که هر که با تو دشمنی کند او را
دو بدترین عذاب خود بسوزانم هر چند در دنیا بودی او را در روز قیامت چون
خواهی منادی تمام شود و آیه شریفه الله نا احر در جواب منادی بجوید و
در آنوقت من ندانی علم اولی و آخرین را با او میدهم و مستحق آن شود که روح
القدس در شب مجاز گردد و غیر آن او را زیارت کند پس چون مرتبه جلیله است
کرد و در آنکه من از شدت شادی و غلبی سر می او بلند کند و محل سنگان حذر
در آن به جبین و در احادیث وارد شده است که حاشنای ایشان محل سوار ملکی
است و در حق از این ملکی را نازل میشود و حضرت هارون علیه السلام فرمود که
ملکی که با طالع ما میرسد از ما دوست زد و پیا بشی از به لسنهای حاضر خود
فرمود که بسیار بد کرد و مرا بپنهان کند و بسیار بد شد که حاضر نمای ایشان
بر من چنین جمع میکنم و تعویذی که از خود مینمایم و این گفت عزیز خدای
چنان و نواج جنبی بخدمت ایشان می آمدند و حلال و حرام و احکام دنیا را
بازایت میسر میداد و اسم صلوات الله علیهم ایشان را خدمت میفرمودند و یکی
از حق بصورت از دهائی غلیظی در مسجد کوفه خدمت حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام آمد و در وقتی که آنحضرت در منبر بود و بلند شد و در حق حضرت

غفلت امام

غفلت امام

غفلت امام

غفلت امام

غفلت امام

بنماییم بعضی از کلام او بنیاد جمیع معنای مراد بعضی از مردم را
 بنماییم و تکلم بنماییم جمیع مقصود خود بنماییم مقصود کلام مراد
 تمام شدن و بعضی دیگر از مردم را ملاقات بنماییم و تکلم میکنیم و جمیع
 کلام را از مقصود بعد از تمام شدن بنماییم و میگوید که افاده کن کلام را که
 نفهمیدم مقصودش را و حضرت فرمود که ای اسحق میدانی جهت این که چرا
 چنین است عرض کردم که هر چه فرمود که تکلم میکنی بعضی از مقصودش را بنمایم
 آن نیست که خبر شد است نقطه را از عقل او اما آنکه تکلم میکنی جمیع مقصود
 بعد از آن چرا میگوید کلام تو را آن نیست که عقل او داده شد ما در تکلم
 ما در تکلم و اما آنکه میگوید با جمیع کلام و میگوید با دیگر کلام
 آن نیست که عقل او در بزرگی ما داده شد آنکه میگوید با جمیع کلام
 کلام خود را من با دیگر و منقول است که سعد بن جابر میگوید که
 وقتی حضرت عیسی علیه السلام بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله مشرف
 شد عرض کرد یا رسول الله خبر بده مرا از عقل که آن چیست و گفت او
 چون است و چه چیز از او ناشی میشود و چه چیز از او ناشی نمیشود و گفت
 برای من عقل را جمیعاً حضرت رسول صلی الله علیه و آله در جواب
او فرمود که عقل و عقل بنده نیست از جهل و نفس مثل روایت بنده نیست
پس هر گاه انرا بندهی بعقل طبعی بنمایند و از حد خود بیرون رود
پس معنی عقل بنده نیست بحدی که در تنه حق تعالی خلق کرد و جهت عقل را
پس فرمود باو که رو کن رو کرد پس فرمود باو که پشت کن پشت کرد پس
فرمود جدای تبار کن و تعالی قسم بجزت و جلال خودم که خان منم و خلقی
که اعظم از تو باشد و اطاعت کنند ترا از تو باشد بنمایند میگویند خلق را
و بنمایند

اما بنمایند
 و در بنمایند
 بنمایند
 عقل و انسانی
 و از او ناشی
 بنمایند

و بنمایند و بنمایند این را از سرای نوبت شواب و بر توست عقوبت بعضی
 طاعت تو شواب میدهم بنده کائنات و محبت ترک این طاعت تو عقوبت بنمایم
 بیش تر پس منع شد از عقل حاکم و از علم عالم و از علم رشد و از رشد عفاف
 و از عفاف حیانت و از حیانت حیاء و از حیانت خودداری و از این است
 مواظبت نمودن بر خبر از مواظبت نمودن بر خبر که اقیست دانش از
 شر و از که اقیست دانش از شر طاعت نمودن بصورت کمال پس بنمایند
صفت اراحتی و خبر و هر یک از این معانی را عند جمیع معانی
اما حاکم پس از او است از تکب شدن نیکی و از او است مرصه شدن نیکی کار
و از او است بلند شدن از بستی که شرف از جا در رفتن است و از او است بلند شدن
از هر بستی و از او است رغبت نمودن بخیر و از او است سرزد کردن به هر چه
کافی عالم و از او است محفوظ نمودن و از او است مهلت یعنی باید کاران و نیکی
کاران و از او است نیکی و از او است خاموشی از هر چه می بیند و بنمایند
چیزها نیست که حاصل میشود از برای عاقل بسبب حال او و اما علم پس حاصل
میشود از او غنی هر چند فقیر باشد و از او است بخشش هر چند بخیل باشد
و از او است محاببت هر چند که پشت در نشسته باشد میا مردم و از او است سلامتی
که هر چند علیل باشد یعنی در ظاهر هر دو از او است تقرب بخدا هر چند که در ظاهر
قاسی باشد و از او است حیاء هر چند که در ظاهر بیضالیع باشد یعنی مالی
نماید که وقار او محبت مال باشد و از او است رفعت و بلند شدن هر چند
که در ظاهر است باشد و از او است شرف هر چند که در ظاهر باشد و از او است
حکمت هر چند که در ظاهر جاهل باشد پس اینها ان چیست است که حق تعالی

بنمایند
 بنمایند

ح

ع

خدا

صفات

سبب

می شود از برای عاقل بسبب علم و حیث حال کسیکه عالم و عاقل باشد و اما
 رشد از اوست سداد و حق و از اوست رعیت نمودن با مورخیر و از اوست
 یکپارگی و از اوست تقوی و پرهیزکاری و از اوست رسیدن به نعمت و مقصود
 و از اوست قصد کردن خیرات و از اوست میان روی در عبادت و معاملات
 و از اوست ثواب و جزا بهل نیک و از اوست کرم و بخشش و از اوست معرفت به
 رسانیدن مدد به اینها ان چیز است که حاصل میشود از برای عاقل
 بسبب رشد پس چون حال کسی که متعقل باشد برسد و رفتار نماید بر
و دنیا را نشیند و اما عفاف پس او حاصل میشود در بعضی در قضا و از اوست
راعی بود و بی لیت و خواهان بودن با نه و از اوست رسیدن سبب مقدر
و از اوست راحت زیرا که کسیکه عفت از محارم و زین از وسوسه چرخ و از
سلفیت طلب خلاصی یافت و از اوست تفقید و ملا حظه نمودن با حوالی خود را
و عفت و از اوست خشنوع و افتادگی و از اوست تکرر و مجاهدت با سختی امرای و
امور اخراجت و از اوست تفکر در امر خود که چه چیز بسبب خوشنودی خدا میشود
و چه چیز بسبب سخط او میشود و از اوست بود نمودن و جردادن سرفرازی
بسیار برادران و از اوست مساوت و بخشش کردن پس اینها از چیز است
که حاصل میشود از برای عاقل سبب عفاف او و را می شده است صاحب این
صفات بعد از نقصنها ای اما عیاست پس حاصل میشود از او صلح و
از اوست توکل و از اوست ورع و از اوست اناس و بازگشت نمودن و از اوست
و از اوست ادب و از اوست احسان و از اوست خشت و دوستی و مدارا نمودن
با خلق و از اوست خیر و نیکی و از اوست اجتناب نمودن از شر و دوری نمودن
از ناو پس اینها ان چیز است که رسیده است عاقل ماینها بحمت میانه پس
 حوت حال

جا

رشد و ثبات

ملا حظه نمودن

حوت حال کسی که کرم نمود است و از اوست اما عیاست حاصل میشود
 از اوست رعیت نمودن و از اوست زلفت و مهربانی و از اوست با یکدیگر نفسی از محبت
 خدا در پناه و علامت و از اوست سلامتی از آن صفت عفت چرا که عفت از اوست
 ندای بسبب نیکی و از اوست دوری نمودن از بد پناه و از اوست بش
 و شگفتی و از اوست بخشش و حرمان مردی و از اوست ظفر یافتن مقصود و
 رسیدن باب و از اوست نیکی مدح در میان مردم که عفت حیا را مدح میکند
 و همین اینها چیزها است که میان عاقل اینها را بسبب عیاست و حیا
 حال کسیکه تعقل نماید نماید نصیحت خدا را و برتر کند از روانی نزد او است
 از اوست و ثبات و وقار پس حاصل میشود از او لطف و دقت در امور و ملا
 حظه نمودن مایع اسبه و مضایقه با آنها و از اوست حرم و تدبیر در امور و ملا
 حظه ادا نمودن امانت و از اوست ترک حیت و از اوست راستی گفتار
 و از اوست نگاه داشتن فرج از محارم و از اوست حفظ نمودن مال و از اوست
 حفظ نمودن نفس از دشمن و از اوست سعی نمودن از منکر و از اوست ترک
 نمودن بهوده پس اینها چیزهای است که میرسد عاقل ماینها بسبب رز
 است و عفاف پس خوش بکار کسیکه عفت و وقار باشد و بشود بهند و عیاست
 از برای او سنگی و جاهلیت و عفو نمودن و در کار داشتن از مردم بیگانه
 او باشد اما موا امت نمودن بر خیر پس حاصل میشود از او ترک فواحش
 و بدیهها و از اوست دوری نمودن از غضب و از اوست منع نمودن از مناج
 این و از اوست یقین و از اوست دوست داشتنی نجات را از مملکت
 و از اوست طاعت کردن رحمن و از اوست تعظیم نمودن دلیل و برهان و از
 اوست اجتناب نمودن از شیطان و از اوست اجتناب نمودن عمل و مقصد
 شدن بان و از اوست گفتن بحق پس اینها چیزها است که میرسد عاقل

با همهاست و در وقت نمودن بخشیش خوشحال کسیکه بخوایر بنهار و در نیم
 در پیش دارد و بخوایر بنهار درایت دین خود را در نزد خدا و محبت بکردار
 دنیا اما از اهل و داشتن شریبی حاصل میشود از او قنار و اوست صبر
 و اوست نصرت یافتن و اوست مستقیم بودن بر طریق حق و اوست مدد
 و نصرت نمودن بر رشد و صلاح و اوست ایستادن بخدا و اوست وافر کردن
 سگناه و اوست اخلاص و اوست ترک نمودن چیزهای موهبا و اوست
 اوست محافظت کردن چیزها با ناکند پس اینها پنج صفت است که میرسد عاقل
 با آنها بسبب کرامت داشتن نزد بندگان پس خوشحال کسیکه اقامت نماید
 بحق از سرانی خدا و منتسب شود براه او و اما طاعت نام قبول نمودن
 قول او پس حاصل میشود از او زیادتى در عقل و از او است کمال رسیدن و از او
 نیکی عاقبت و از او است نجات یافتن بسلامت و از او است قبول کردن قول حق
 و از او است دوستی یافتن حق و از او است هدایت نمودن مردم و از او است انصاف
 و عدل نمودن بایش و از او است پیشی گرفتن در امور خیر و از او است قوی بودن
 بر طاعت خدا پس خوشحال کسیکه سالم شود از ممالک دنیا و این مصلحتها
 همه منتسب و حاصل میشود از عقل پس کسی که بشود که خیر و مر از
 علامتهای جاهل فرمود با و رسول خدا علامت جاهل است که هرگاه مصلحت
 او بشود منتعبی اندازد و نور او هرگاه دوری کسی او را دشنام دهد و نور
 او هرگاه جزئی شود که از او نور او هرگاه تو با و چیزی عطف کسی که
 نعت میکند و هرگاه سیری را بر با و کوفی حیا بیت میکند نور در آن کار
 و هرگاه سیر خود را بنویسد تمام میکند نور در آن و هرگاه غنی شود از جا
 در آورد

کرامت

اعانت

علامت جاهل

در آورد و معنی جاهل و معنی آن و در وقت میشود و هرگاه بغیر شود انکار چنین است
 حق تعالی را در این معنی نور او هرگاه با و فری رو کند و سراف و زیاده روی کند
 در آن طعنه بیند و هرگاه خردی با و رسد مایوس شود از روح الهی و هرگاه بجهل
 مدایش در حنده عالی شود و هرگاه بکرید خوار و ذلیل دانند خود را و حاصل بگو کار را
 نمایند و حال آنکه خود را دوست بدارد و را به خدا را نیاید و خود را خدا حساب میکنند و خود
 محو از می او و در هرگاه او را را می نمائی مخرج میکنند و میکنند و در نور سبکها
 جبری را که نیست در نور و هرگاه بنشیند از نور مدح نور انکار میکنند و میکنند در
 نور از بدیها جزئی چند بر آن نیست در نور اینست طاعت حق را که هرگز در نور
 از علامت و است بر اسلام فرمود که اسلام را بر تمام عقلت و پس کرد چه چیز است
 این و چه چیز است علامت علم و چه چیز است علامت محیل فرمود که علامت اینها
 چهار چیز است اول سیکامی حق تعالی و اینها با و اینها بکنند و او را سبب
 او و علامت علم چهار چیز است علم بصفا حق تعالی و علم داشتن بخیرهای که حق
 العبت و علم دانستن بخیرهای که مکاره حق تعالی است و حفظ نمودن اینها
 حق ادا نمائیدن اما محیل پس بنابر در زکوة و از کفایت و اخلاص است که حق تعالی
 که خرد و من از علامت صادق و علامت مؤمن و علامت صاحب علامت تائب علامت
 شاکر و علامت خاشع و علامت خائف و علامت مایم و علامت مؤمن و علامت متقین
 و علامت راهب و علامت نیکوکار و علامت صاحب تقوی و علامت کسی که صفت حوی
 نواشته و از او بر خود ببندد و علامت عالم و علامت مرفی و علامت منافی و
 علامت صاحب حمد و علامت احراف کنند و علامت غافل و علامت صاحب
 کسالت و علامت درو و گو و علامت فاسق و علامت جبار پس فرمود در نور
 صد اهل الله علیه و آله و اینها علامت راست گوئی اینها چهار چیز است راست گو
 است در قول خود راست گو و تصدیق کند است در عهد و وعده خود

خداوند

موجوب

علامت جاهل

علامت جاهل

عمل

علامت

علامت جاهل

و قضا میکند بعد و دارای نیتها بد از غرض او و در علامت ممکن است
 کاروت و مهر نیت و صاحب فهم است و صاحب حیالت و علامت صاحب چهار چیز
 خبر میکند بر نگاره و عمر کم کشیده است بر اعمال نیک و صاحب تواضع است و صاحب
 علم است و علامت نائب چهار چیز است نیت کند مردم است از برای خدا
 در عمل خود و ترک گفتن باطل است و ملازم حق است و در هر حال بر خیزد و علامت
 است که چهار چیز است شکر کردن در نعمتها و شکر کردن بر بندگان و قناعت کردن
 بقتضای حق تعالی و حمد نمیکند و تعظیم نمینمایند مگر از برای خدای تبارک و
 تعالی و علامت شامع چهار چیز است بایستادن خود در حضور خدا در بنیان
 و اشکار و مرکب شدن بیکدیگر و تفکر کردن از برای روز قیامت و مناجات
 و تضرع نمودن بحق تعالی و علامت صالح چهار چیز است صاف میکند قلب خود را
 و اصلاح میکند عمل خود را و اصلاح میکند کتب خود را و اصلاح مینماید کلام امور
 خود را و علامت نایب چهار چیز است رجم میکند بحق و تمکین میدهد نفس خود را
 از برای حق و راضی میشود از برای مردم آنچه را راضی میشود از برای نفس خود
 و تعدی نمینماید بر احدی و علامت صاحب یقینی شش چیز است یقین کرد
 بر حقیقت خدا پس ایمان آورد با و یقین کرد بحقیقت مرکز پس بر سبب از او
 و یقین کرد بر نده شدن و رقیب است پس بر سبب از برای ان روز و یقین
 کرد بحقیقت بهشت پس مشتاق شمع سوئی او و یقین کرد بحقیقت انوار
 پس ظاهر شمع است پس او از برای نجات یافتن از او و یقین کرد بحقیقت
 علامت مجلس روز جزا پس نمی گزید نفس خود را قبل از ان و علامت مخلص چهار چیز است سلام
 است دل او از غش و کینه و حسد و سایر اخلاقی رذیله و ساست جو ارم او از غش
 علامت زاهدی و بطل میکند غیر خود و رومع مینماید شتر خود را و علامت زاهد ده چیز است
 زهد میبرد در می ارم و نگاه میدارد نفس خود را بر بسیاره و فرائض بر دین

علامت نیت
علامت نیت

علامت نیت
علامت نیت

علامت نیت
علامت نیت

علامت نیت
علامت نیت

علامت نیت
علامت نیت

علامت نیت
علامت نیت

خود را هرگاه مملوک کسی باشد نیکو میکند طاعت مالک خود را هرگاه مملوک باشد
 نیکو میکند در مملوک خود و نیت از برای او عصیت و نیت از برای او
 جود و نیکو میکند و مملوک خود بسوی کسی که بدی کند با او و نیت بر سر
 کسی که تر می رسد با او و نیت میکند از کسی که ظلم کرده است با او و تواضع میکند
 از برای حقوق الهی و علامت نیکو کار ده چیز است دوستی میکند از برای خدا
 و دشمنی میکند از برای خدا و مصاحبت میکند با مردم از برای خدا و مفارقت نمینماید
 از برای خدا و غضب میکند از برای خدا و راضی میشود از برای خدا و عمل میکند
 از برای خدا و طلب میکند از برای خدا و خشوع میکند از برای خدا در عبادتی
 که نیت سیده است از او و ترسیده شده بآنست تخلص صاحب کند و بایستد رضای الهی
 و نیکو کند در راه او و علامت بر هر کارش چیز است میترسد از خدا و عذر میکند
 از عذاب او و شرم میکند و صبر میکند مانند کسی که اورا می بیند و دنیا او را
 مهموم نمی سازد و چیزی از امر دنیا بر او عظیم نمینماید از جهت نیک خلق و عذر
 تکلیف بخود بستن چهار چیز است جدال کردن در چیزهای فانی و ناله و زاری
 کردن بر بندگان از خود و غلبه کردن بر مباحات خود در ترک شدن چیزها
 که بان نخواهد رسید علامت ظالم چهار چیز است ظلم میکند با کائنات از خود در
 به عصیت و مخالفت و مالک میشود با شین تر از خود را بقلب کردن
 و دشمن دارد حق را و ظاهر میکند ظلم را و علامت مرائی چهار چیز است
 حریص است در علم کردن از برای خدا در وقتیکه کسی نزد او باشد و کمال
 میبرد در هرگاه تنها باشد و حریص است در هر امر که او را جد نمینماید
 و نیکو میکند ظاهر خود را بجلد و علامت منافق چهار چیز است کارهای
 بعضی بمعصیت است ریانش مخالف قلب است و قولش منافی فعل است

علامت نیت

علامت نیت

علامت نیت

علامت نیت

علامت نیت

علامت نیت

و فرمود گفت چه چیز غالب میشود بر این خلق کرد حق تعالی اب را که حق تعالی
آتش را انکاء ذلیل شد آتشی پس آب فخر کرد و بر خود بالید و گفت که چه چیز
غالب میشود بر این حق تعالی خلق کرد باد را و بهرکت در آورد و موجهای او را
پس باد داخل شد در قعر آب و انکاء داشت او را از تخریب آتشی انکاء ذلیل شد آب پس باد
فخر کرد و سرکشی نمود و گفت که چه چیز غالب میشود بر این خلق کرد حق تعالی
آتش را که بشارت و جلیه منع کرد باد و غیر باد را از خود پس آتش طغیان کرد و
گفت کبست از من شدید تر بر قوت پس خلق کرد حق تعالی موت را که غلبه کرد
بر آتش پس آتش ذلیل شد پس موت فخر کرد بر نفس خود و گفت حق تعالی باران را
فخر میکنی بر منی که میگویم نور ما بین دو فرقه اهل برهشت و اهل جهنم و بعد از آن
نور اهل کبریا زنده نمیشدیم انکاء تر رسید موت پس آنحضرت فرمود اجماع غالب میشود
غضب را و رحمت غالب میشود سخط را و صدقه غالب میشود کناها را و از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که زیاده میشود عقل مرد و نقد از جهل سال تابخی و
و شصت سال پس بعد از آن کم میشود و این بابویه بسند معتبر از معمر روایت
کرده است که گفت عرض کردم بخند دست حضرت باقر علیه السلام که چه شد است مردم
که عقل دارند و میفهمند و عمل نمیکند و نمیدانند مانند کسی که جاهلست
آنحضرت فرمود که حق تعالی وقتی یکی که خلق کرد آدم را که دانسته است
اجل و مرکز را پیش روی او و پس روی او را میتد و اگر روی او را
در پشت سیر او چون مرکب ترک اولی شد در پشت نظر او انداختند
و اگر روی او را در پیش روی او و اجل مرکب او را در پشت سر او
از این جهت میفهمد و عمل نمیکند مانند کسی که نمیدانند

و گفت که چنانچه غالب میشود و بر سر خلق کرد حق تعالی اب را که خاموش
 انش را انکاه ذلیل شد انش پس آب فخر کرد و بر خود بالید و گفت که چنانچه
 غالب میشود مرا پس حق تعالی خلق کرد و یاد را او برکت و راورد و موهجای او را
 پس داخل شد در قعر آب و انکاه دشت او را از تهر انش انکاه ذلیل شد آب پس یاد
 فخر کرد و سر کشی نمود و گفت که چنانچه غالب میشود مرا پس خلق کرد حق تعالی
 انش را که بشارت و جلد منع کرد یاد و غیر یاد را از خود پس انش طغیان کرد و
 گفت که است از من شدید تر من قوت پس خلق کرد حق تعالی موت را که غلبه کرد
 بر انش پس انش ذلیل شد پس موت فخر کرد بر نفس خود و گفت حق تعالی یاد را که
 فخر میکنم بر نفسی که میکنم نور ما بین دو فرقه اهل برکت و اهل جهنم و بعد از ان
 نور اهل کبر و زنده میباشد انکاه تر رسید موت پس انحضرت فرمود غلبه غلبه میشود
 غلبه را و رحمت غلبه میشود و غلبه را و صدقه غلبه میشود که انش از حق
 صادق علیه السلام منقول است که زیاد میشود عقل مرد بعد از چهل سال تا پنجاه
 و شصت سال پس بعد از ان کم میشود و این باب بویه بسند معتبر از معمر روایت
 کرده است که گفت عرض کردم بخدمت حضرت باقر علیه السلام که چه شد است مردم
 که عقل دارند و میفهمند و عمل نمیکنند و نمیدانند مانند کسی که جاهل است
 انحضرت فرمود که حق تعالی وقتی که خلق کرد آدم را که دانسته است
 اجل و مرکز را پیش روی او و پس روی در چشم او و امید و اگر روی او را
 در پشت سیر او چون مرکب مرکب اولی شد در جهت قرار داد به امتداد
 و اگر روی او را در پیش روی او و اجل مرکب او را در پشت سر او
 از این جهت میفهمند و عمل نمیکنند مانند کسی که نمیدانند

کتاب
 کتاب
 کتاب
 کتاب

و در این کتاب
 و در این کتاب

و در این کتاب
 و در این کتاب